

کارکردشناسی نظریه عامل در علم نحو*

امیر خداوردی^۱ و سید حمید جزایری^۲

چکیده

نحو در قالب سنتی اش همواره روابط میان کلمه‌ها را در نظامی از عوامل و معمول‌ها به تصویر کشیده است. این نظام که با عنوان نظریه عامل از آن یاد می‌شود، در سده اخیر بارها هدف مناقشه بوده و به شدت به آن هجمه شده است. آثار دامنه‌دار این هجمه نه تنها در نظام آموزشی مقاطع راهنمایی، دبیرستان و دانشگاه، بلکه در میان حوزویان نیز به چشم می‌خورد. وجه مشترک انتقادات به نظریه عامل، این تصور است که پرداختن به نظام عامل و معمولی در آموزش نحو و تحلیل‌های نحوی، اگر مُخل آموزش و فهم تعابیر عربی نباشد، دست‌کم بی‌فایده است. مقاله پیش رو به دنبال عرضه کارکردهای نظریه عامل در تدریس نحو و درک دقیق‌تر تعابیر قرآنی است و ترسیم این کارکردها را اساسی‌ترین دفاع از نظریه مذکور می‌داند و در این راستا با استفاده از روش کتابخانه‌ای - اسنادی به گردآوری داده‌هایی پرداخته است که نشان می‌دهد دست‌کم برخی از نحویان متقدم به کارکردهای نظریه عامل در علم نحو نظر داشته‌اند و بر اساس آن به سازماندهی آموزش اعراب (ترکیب و تحلیل نحوی جملات) و ساماندهی آموزش قواعد نحوی پرداخته‌اند. افزون بر این، مقاله حاضر با ارجاع به نمونه‌هایی از آیات قرآن، کارکرد معناشناختی نظریه عامل را در درک دقیق‌تر تعابیر عربی بازنمایی کرده است.

واژگان کلیدی: نظریه عامل، اعراب، آموزش نحو، درک متن عربی.

* این مقاله متخذ از رساله سطح چهار است.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران، (نویسنده مسئول)؛

amir.khodaverdi@yahoo.com

۲. دانشیار گروه قرآن و علوم، مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران؛

(jazayeri@almustafa.com)

مقدمه

نظریه عامل، تاریخی به بلندای علم نحو دارد و از آنجاکه هر نظریه‌ای موافقان و مخالفانی دارد، باید بتوان موافقان و مخالفان نظریه عامل را در طول تاریخ نحو جست و جو کرد، ولی ماجرای نظریه عامل این‌گونه نیست. این نظریه تا عصر حاضر یکی از ارکان اساسی نحو و اصلی مفروغ‌عنه بوده و گزارشی از مخالفت با آن در قرون پیشین یافت نمی‌شود؛ مگر اندک اعتراض‌هایی که با بی‌اعتنایی مواجه شد. از این‌رو موافقان این نظریه هیچ‌گاه در مقام دفاع از آن برنیامده و حتی مفهوم و آثار آن را شفاف و مفصل بازگو نکرده‌اند. البته گزارش‌هایی از طعنه و اعتراض به نحویان وجود دارد؛ از جمله طعنه جاحظ در رسائل خویش به نحویان و اشتغال به مسائل عویصه (الجاحظ، ۲۰۴م، ص ۲۰۵). عبدالقاهر جرجانی نیز در دلائل الإعجاز به افرادی اشاره کرده است که اساساً یادگیری علم نحو را به سُخره گرفته‌اند (الجرجانی، ۱۴۲۰ق، ص ۴۲). عبدالقاهر در پاسخ این افراد کمی مفصل‌تر از بقیه وارد بحث شده و به ضرورت یادگیری نحو اشاره و چنین استدلال کرده که چون اغراض و معانی در پس الفاظ نهفته است و اعراب است که می‌تواند معانی را روشن کند؛ بنابراین فراگیری علم اعراب ضروری است.

این استدلال ضرورت یادگیری علم نحو را اثبات می‌کند، اما ضروری بودن تمامی مباحث آن را خیر. از این‌روست که جرجانی به همین بسنده نکرده و در ادامه گفته است: «فَإِنْ قَالُوا: إِنَّا لَمْ نَأْبِ صَحَّةَ هَذَا الْعِلْمِ وَلَمْ نَنْكُرْ مَكَانَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ فِي مَعْرِفَةِ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى، وَإِنَّمَا أَنْكُرْنَا أَشْيَاءَ كَثَرْتُمُوهَا، وَفَضُولَ قَوْلِ تَكَلَّفْتُمُوهَا، وَمَسَائِلَ عَوِيصَةَ تَجَشَّمْتُمُ الْفِكْرَ فِيهَا...، قِيلَ لَهُمْ: خَبَرُونَا عَمَّا زَعَمْتُمْ أَنَّهُ فَضُولُ قَوْلٍ وَعَوِيصُ لَا يَعُودُ بِطَائِلٍ، مَا هُوَ؟»؛ اگر بگویند «ما از اینکه به صحت این علم اعتراف کنیم، ابایی نداریم و منکر نیازمندی به آن برای درک معارف کتاب خدای متعال نیستیم و فقط آنچه را شما به نحو افزوده‌اید نپذیرفته‌ایم؛ سخنان پرتکلفتان و مسائل پیچیده‌ای که فکر را با آن به مشقت می‌اندازید...»، در پاسخ ایشان گفته می‌شود که آگاهمان کنید که آنچه را گمان می‌کنید سخن زیادی است و آنچه را دشوار می‌دانید و بر آنید که هیچ‌گاه فایده‌ای نخواهد داشت، چیست؟

جرجانی در ادامه، برخی مسائل صرفی و نحوی را برشمرده و ضرورت یادگیری آنها را بیان کرده است (همان مدرک، ص ۴۲-۴۵)، اما این سخنان و پاسخ‌هایی از این‌دست در مقام دفاع از نحو سنتی است و به خصوص نظریه عامل توجهی ندارد.

نبود مخالف جدی و معتبر موجب شده بود که نظریه عامل با وجود شهرت و مقبولیت، در

هاله‌ای از ابهام باقی بماند و کسی به شرح و تفسیر آن همت نگمارد. تا آنکه در دوران معاصر و پس از اوج گرفتن فعالیت‌های شوقی ضیف، ابراهیم مصطفی و...، تلاش‌های درخور توجهی رخ داد و کتاب‌ها و مقالات فراوانی در این زمینه نگاشته شد؛ مانند کتاب *مشكلة العامل النحوی و نظرية الاقتضاء*، اما این آثار به معترضان به نظام عامل و معمولی پاسخی روشن نداده و بیشتر به ارائه تفسیری نو از نظریه عامل پرداخته‌اند و در نهایت از بیان فواید یا کارکردهای نظریه عامل نحوی عاری‌اند.

نظریه عامل

۱. اعراب

با مقایسه دقیق جملات اسمیه و فعلیه در زبان عربی درمی‌یابیم که یک ویژگی مشترک در آنها وجود دارد: در هر دو، یک هسته مرکزی و آغازین دیده می‌شود که اجزای دیگر، وابسته‌های آن به شمار می‌روند. در جملات فعلیه، فعل هسته شروع‌کننده است و با آمدنش، مخاطب در انتظار فاعل و گاه مفعول (وابسته‌ها) است. در جملات اسمیه نیز مبتدا هسته آغازین است و مخاطب را در انتظار خبر قرار می‌دهد و خبر نیز معمولاً هسته‌ای دیگر است که وابسته‌های دیگری با آن همراه می‌شود. از این رو جمله اسمیه پیچیده‌تر است و به همین دلیل است که وقتی خبر جمله اسمیه، فعل یا اسم مشتق باشد، تکرار اسناد رخ داده است (الجرجانی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۹).

تعیین نقشی که هریک از این وابسته‌ها به عهده دارند، غالباً از روی نشانه‌هایی است که آنها را با عنوان «اعراب» می‌شناسیم؛ یعنی همان تغییری که در اواخر کلمات معرب حاصل می‌شود تا قرینه‌ای باشد برای فهم روابط میان کلمه‌ها؛ مثل «ما أحسنَ زیداً» (چقدر زید نیکوست) و «ما أحسنَ زیدُ» (زید کار خوبی نکرد). اعراب «زید» در این جملات، گویای معنای ترکیبی این دو جمله است. همچنین است: «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» (سوره توبه، آیه ۳)، «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ» (سوره بقره، آیه ۱۲۴) و «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (سوره فاطر، آیه ۲۸).

اما اعراب تنها قرینه‌ای نیست که به مدد آن نقش کلمات در زبان عربی روشن می‌شود. قرائن دیگری همچون «مطابقت»، «معنای کلمه» و «ادات» نیز در زبان عربی وجود دارد. به این جملات توجه کنید: «جاء خالد وسعيد»، «جاء خالد فسعيد» و «جاء خالد ثم سعيد». همچنین «كَانَ زَيْدًا أَخُوكَ»، «لَكِنَّ زَيْدًا أَخُوكَ» و «لَعَلَّ زَيْدًا أَخُوكَ». در این مثال‌ها اعراب تغییر نکرده، ولی تغییر معنای ترکیبی، به مدد ادات فهمیده می‌شود.

همچنین است «ضربتُ موسی سلمی»، «زید الطیب حکیم» و «زید طیب حکیم». در جمله اول، مطابقت فعل با «سلمی» در تأنیث، قرینه‌ای است که فاعل را از مفعول به جدا می‌سازد. در جمله دوم نیز مطابقت میان «زید» و «الطیب» در معرفه بودن، گویای ترکیب نعتی است و در جمله سوم هم نبود مطابقت میان «زید» و «طیب» در معرفه بودن، گویای خبر بودن «طیب» است.

همچنین در جملات «شربتُ ماء»، «شربتُ واقفاً» و «شربتُ لیلاً»، سه کلمه منصوب وجود دارد که اگر معنای آنها را دقیقاً ندانیم، نمی‌توانیم نقش دستوری هریک را تعیین کنیم. به این ترتیب «معنای کلمه» نیز همچون «اعراب» و «مطابقت» و «ادات»، قرینه‌ای برای فهم روابط دستوری به شمار می‌رود.

به نظر می‌رسد که اعراب، قرینه‌ای در کنار دیگر قرائن باشد، اما ظاهراً مسئله به این سادگی نیست. مثلاً در جمله «أَرْضَعْتُ فَاطِمَةَ الْوَلَدَ» فهم فاعل بودن «فاطمة» منحصر به اعراب نیست، بلکه با قرینه «مطابقت» و «معنای کلمات» به فاعلیت «فاطمة» پی می‌بریم و نیازی به نشانه اعرابی نیست، اما وقتی معلوم شد «فاطمة» فاعل است، فاعل بودن به رفع آن می‌انجامد و عرب‌زبانان دوران جاهلیت و صدر اسلام این جمله را با علامت رفع برای «فاطمة» می‌خواندند. این بدان معناست که اعراب، جدا از آنکه قرینه‌ای باشد که چگونگی روابط دستوری را نشان می‌دهد، به خودی خود موضوعیت دارد و روی دیگر سکه روابط دستوری است. می‌توان گفت اعراب، افزون بر اینکه قرینه‌ای در فهم معناست، روابط دستوری بین کلمات را فی‌الجمله نشان می‌دهد و به همین دلیل است که علم نحو را «علم الإعراب» دانسته‌اند.

اکنون با توجه به اینکه اعراب را روی دیگر فهم روابط دستوری و نقش کلمات می‌دانیم، باید پذیرفت که مقصود از اعراب، تنها تغییر اواخر کلمات معرب نیست، بلکه مقصود از آن، همان نقش و روابط دستوری است که در کلمات معرب رخ می‌نماید یا به دلیل وجود مانعی مقدّر می‌شود و در مبنیات تحت عنوان جایگاه اعرابی از آن یاد می‌کنند. بر این پایه است که اعراب را به اقسام سه‌گانه «ظاهری»، «تقدیری» و «محلی» تقسیم کرده‌اند.

حاصل آنکه اگر اعراب را تنها همان تغییر اواخر کلمات به حسب عوامل بدانیم، «اعراب محلی» دیگر اعراب به شمار نمی‌آید و تسامح در تعبیر است.

۲. عامل نحوی

ابن حاجب عامل نحوی را چنین تعریف کرده است: «العامل ما به يتقوّم المعنى المقتضى

للإعراب» (ابن حاجب، بی تا، ص ۱۱). بین معانی موجود در جمله، برخی معانی مقتضی اعراب اند (مانند معنای فاعلیت، مفعولیت و اضافه) که هریک اعراب خاصی را می طلبند. عامل، چیزی است که این معانی بدان قوام یافته اند؛ مثلاً معنای فاعلیت به وجود «فعل» متقوم است. پس «فعل» عامل نحوی است و وجود فاعل (معمول) را اقتضا می کند.

در تعریف مزبور، «عامل» نه علت به وجود آورنده اعراب (علت فاعلی)، بلکه چیزی معرفی می شود که قوام بخش و حاصل کننده معنایی است که از اعراب فهمیده می شود (علت معدّ). درواقع متکلم با کمک اعراب، معنای فاعلیت، مفعولیت و اضافه را در کلمات ایجاد می کند و بنابراین، عامل نحوی تنها آلت و ابزار ایجاد معناست، نه علت آن (ر.ک: الاسترآبادی، بی تا، ج ۱، ص ۲۵)، اما اینکه می گوییم: «عامل، ابزار ایجاد معنای معمول است» یعنی چه؟ فعل چگونه می تواند ابزار ایجاد معنای فاعلیت یا مفعولیت باشد؟ حروف مشبّهة بالفعل چگونه می توانند ابزاری برای ایجاد معنای اسم و خبرشان باشند؟

شیخ رضی در این باره می گوید: «إِنَّ العواملَ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ عِلَامَاتٌ فِي الْحَقِيقَةِ لَا مَوْثِرَاتٌ» (الاسترآبادی، بی تا، ج ۱، ص ۸۷)؛ یعنی عوامل نحوی درواقع نشانه هایی است که از وجود فاعل یا مفعول و دیگر معمولات خبر می دهد؛ نه اینکه مؤثر و موجد اعراب باشد. به عبارت دیگر در زبان عربی، برخی الفاظ نشانه وجود نقش های دستوری اند؛ مثل «فعل» که ما را به وجود نقش فاعلی رهنمون می سازد. این الفاظ راهنما را «عامل»، و کلماتی را که در این میان نقششان روشن می شود، «معمول» می نامند.

۳. تفسیر نظریه عامل

در تفسیر نظریه عامل، آرای متعددی عرضه شده است (ر.ک: قباوة، ۱۴۲۴ق، صص ۶۸-۱۱۲)؛ از جمله «تفسیر معنامحور» که عمل نحوی را به معنای الفاظ منتسب می کند، به گونه ای که بپذیریم عامل معنای دستوری کلمات است، «تفسیر تعلیق محور» که عامل را تعلیق و سببیتی می داند که میان کلمات وجود دارد، و «تفسیر اقتضامحور» که الفاظ را به اعتبار معانی و مقتضیات آنها عامل می داند، اما آنچه در میان نحویان مشهور بوده، «تفسیر لفظ محور» نظام عامل و معمولی و انتساب عمل به الفاظ است. خلیل بن احمد فراهیدی در کتاب الجمل، آنجا که افعال «نعم» و «بئس» و اخوات آنها را نصب دهنده نکره و رفع دهنده معرفه معرفی کرده (الفراهیدی، ۱۴۱۶ق، ص ۹۷)، حرف «أَنْ» را ناصب اسمش (الفراهیدی، ۱۴۱۶ق، ص ۷۳) و «مَذَّ» را رفع دهنده یا جرّ دهنده مابعدش دانسته (الفراهیدی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۶۰)، آنجا که رفع را به «هَلْ» و اخواتش نسبت داده (الفراهیدی،

۱۴۱۶ق، ص ۱۸۸) و...، تفسیری «لفظ محور» از نظام عامل و معمول ارائه داده است.

سیبویه نیز بارها از عامل سخن گفته و تصریح کرده است که اعراب کلمات معرب را عوامل به وجود می آورند (سیبویه، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۳). او در الکتاب، در بسیاری موارد، الفاظ را عامل معرفی کرده است. از باب نمونه در باب «الفاعلین والمفعولین...» می گوید: «قولك: "ضربتُ وضربني زيد" و "ضربني وضربت زيدا" تحمل الاسم على الفعل الذي يليه. فالعامل في اللفظ أحد الفعلين...» (سیبویه، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۷۳).

معاصران سیبویه و متأخران از او نیز چنین بوده اند. مثلاً فراء در معانی القرآن نوشته است: «فَاعْمَلْ فِي "ما" و "أَي" الفعل الذي بعدهما ولا تُعْمَلْ الذي قبلهما إذا كان مشتقاً من العلم. كقولك: "ما أعلم أيهم قال كذا"» (الفراء، بی تا، ج ۱، ص ۴۶).

بنابراین از آنجاکه نظریه عامل نحوی هنوز شکل شفاف و روشنی نداشت، برخی تعابیر با دیگر تفاسیر نظریه عامل، از جمله تفسیر معنامحور سازگارتر می نماید؛ مانند تعبیر فراء در جای دیگری از معانی القرآن که گفته است: «والعرب تنصب بالذم والمدح» (الفراء، بی تا، ج ۱، ص ۱۶). در طبقات بعدی نحویان، مطلب چندانی درباره عوامل دیده نمی شود، تا آنکه متأخران و در رأس ایشان عبدالقاهر جرجانی به شمارش عوامل نحوی پرداخته و تنها بر سر عامل معنوی «تجرّد» به اتفاق نظر رسیده اند.

درباره تفسیر لفظ محور نظریه عامل، این اشکال مطرح شده است که با ملاحظه استعمالات عرب به این نتیجه می رسیم که در بسیاری موارد، لفظی واحد مثل فعل «ضَرَبَ» با قرار گرفتن در ترکیب های گوناگون، معانی متنوعی می یابد: ضَرَبَ القلبَ (تپید)، ضَرَبَ الزمانَ (گذشت)، ضَرَبَ الجرحَ (درد گرفت)، ضَرَبَ زيدَ في الماء (شنا کرد)، ضَرَبْتُ في الأرض (رفتم و دور شدم)، ضَرَبْتُ في الأمرِ بالسهم (در آن کار مشارکت کردم)، ضَرَبْنَا عن السفرِ (از مسافرت کردن منصرف شدیم)، ضَرَبُوا الدرهمَ (درهم ضرب کردند) و... حال آنکه اگر لفظ به تنهایی در به وجود آمدن این ترکیب ها دخیل می بود (به تنهایی عامل می بود)، نباید چنین تنوع معنایی دیده می شد؛ بنابراین خود فعل تحت تأثیر دیگر عناصر موجود در کلام قرار گرفته، وظایف دستوری جدیدی به عهده می گیرد.

همین طور است حروف معانی مثل «إِنْ» که در جملات متفاوت، کارایی متعددی می یابد: «إِنْ تَجْتَهِدْ تَنجَحْ»، «إِنْ أَنْتَ إِلَّا تَلْمِذٌ»، «إِنْ أَظْنُكَ لَصَادِقًا»، «مَا إِنْ أَخُوكَ مَرِيضٌ». می بینیم که با وجود وحدت عامل، معمول های متنوعی آمده است. این اثبات می کند که لفظ به تنهایی عامل

نیست (قباوه، ۱۴۲۴ق، صص ۷۴-۷۵).

اما جای پرسش است که هرچند در مثل «ضرب زیدُ عمرًا» و «ضرب زیدُ فی الماء» و «ضربوا الدرهم» و «ضربوا فی الأرض»، فعل «ضَرَبَ» یک بار متعدی است و بار دیگر لازم، ولی آیا این فعل از آن جهت که فعل است و فاعل می‌خواهد تغییر کرده است؟ آیا نه این است که در هردو مثال و همه مثال‌های پیشین، فعل «ضَرَبَ» فاعل را رفع داده و هرگاه مفعول داشته باشد، در آن عمل می‌کند و در این حکم تفاوتی ندارد که چه معنایی داشته باشد؟ آیا نه این است که جمهور نحویان، فعل را با قطع نظر از اینکه چه معنایی دارد، عامل می‌دانند و همین که لفظی داشته باشیم که فعل باشد، می‌گویند عمل می‌کند؟

آری، معلوم یا مجهول بودن یا متعدی و لازم بودن فعل در نوع و دایره عمل مؤثر است، اما معنای فعل و اینکه به معنای ضرب سکه، کتک‌زدن، شناکردن یا سفرکردن باشد، در عمل کردن فعل «ضرب» در فاعل تأثیری ندارد. درباره لفظ «إِنْ» نیز باید گفت از اینکه «إِنْ» مشترک لفظی میان چند معناست نمی‌توان نتیجه گرفت که عامل نیست؛ چراکه تعدد وضع منشأ اشتراک لفظی است (مظفر، ۱۴۲۲ق، صص ۲۷-۲۸) و هنگامی که پذیرفتیم اشتراک لفظی به تعدد وضع باز می‌گردد، در این صورت باید پذیرفت که مثلاً «إِنْ» شرطیه با «إِنْ» نافی متفاوت است و این دو، تنها در لفظ، شبیه‌اند؛ نه اینکه یک لفظ است با دو معنا که اگر معنای شرط داشت، جزم می‌دهد و اگر معنای نفی داشت، خیر.

علاوه بر این در برابر مثال‌های یادشده می‌توان به مثال‌هایی تمسک کرد که اختلاف معانی در آنها مشهود است، اما از تفاوت اعراب خبری نیست؛ مثل «إِنْ زیداً أخوك»، «لعلَّ زیداً أخوك» و «كَأَنَّ زیداً أخوك». به این ترتیب هر گونه اختلافی در معنا، در عمل مؤثر نیست؛ هرچند غالباً به مدد معناست که ماهیت لفظ و نوع و دایره عمل آن مشخص می‌شود.

کارکرد آموزشی نظریه عامل

۱. ساماندهی آموزش اعراب (ترکیب و تحلیل نحوی جملات)

هنگامی که متعلمین نحو عربی را با جملاتی از این قبیل روبه‌رو می‌کنیم:

- فی الرخاء تكون فضيلة الشکر؛
- من أحبَّ أن يستجاب دعاءه فليطِيبْ مطعمه ومشربه؛
- لا تسمَّ رجلاً صديقاً سمةً معروفةً حتى تختبره بثلاث...

و از ایشان می‌خواهیم اولاً عبارات را صحیح بخوانند، ثانیاً درست معنا کنند و ثالثاً صحیح

ترکیب کنند، در نظر غالب متعلمین سه تکلیف دشوار و هم‌زمان از ایشان خواسته شده است که نمی‌دانند برای اجابت کردن آن باید از کجا شروع کنند؟

مبتنی بر نظریه عامل نحوی می‌توان راهکاری را در نظر گرفت که قرائت، فهم و ترکیب عبارات عربی به شکلی سازماندهی شده درآید. این راهکار عبارت است از:

الف) شناسایی عوامل یا همان نشانه‌هایی که خواهان اعراب و نقش‌های دستوری‌اند: از آنجاکه عامل نشانه‌ای است که مُعَرَّب را به وجود معمول رهنمون می‌شود، حتی المقدور نشانه‌های لفظی و ملموس برای متعلمین معرفی، و از پذیرفتن عامل معنوی اجتناب می‌کنیم و عامل معنوی را شاذ و نادر به شمار می‌آوریم (ر.ک: الاسترآبادی، بی‌تا، ج ۱، صص ۲۹۹-۳۰۰). به‌همین دلیل است که نحویان، اموری مانند «اسناد» را عامل در نظر نمی‌گیرند. مثلاً بصریون که به رفع مبتدا با عامل معنوی قائل شده‌اند، آن عامل معنوی را «اسناد» نمی‌دانند، بلکه «تجرد» می‌نامند؛ بنابراین در جمله‌ای مانند «زیدٌ قائمٌ» با دیدن تجرد «زید» به مبتدا بودن آن منتقل می‌شویم. بر این اساس در سه جمله پیش‌گفته به ترتیب عوامل زیر شناسایی می‌شود:

- «فی»: عامل جر / «تکون»: عامل رفع اسم و نصب خبر؛

- «مَنْ»: عامل جزم فعل شرط و فعل جزا / «أحبَّ»: عامل رفع فاعل و نصب مفعول به / «أَنْ»:

عامل نصب فعل مضارع / «یستجاب»: عامل رفع نایب فاعل / «لَ»: عامل جزم فعل مضارع / «یطیب»: عامل رفع فاعل و نصب مفعول به؛

- «لَا»: عامل جزم فعل مضارع / «تسمَّ»: عامل رفع فاعل و نصب دو مفعول به / «حتى»: عامل

جر، و فعل مضارع بعد از آن منصوب است به «أَنْ» ناصبه مقدر / «تختیر»: عامل رفع فاعل و نصب مفعول به / «بَ»: عامل جر...؛

ب) یافتن معمولات (نقش‌های دستوری): در این قسمت با توجه به عوامل موجود در جمله، معمول‌های مناسب را شناسایی می‌کنیم. این شناسایی در حد فرضیه است و باید با در نظر گرفتن قرائن لفظی و معنوی، صحت و سقم آن بررسی شود و در صورت اثبات نشدن فرضیه (تناسب نداشتن ترکیب مفروض با قرائن لفظی و معنوی)، لازم است فرضیه‌ای مناسب‌تر یافت شود. به این ترتیب، ترکیب (نقش دستوری) اجزای جمله روشن می‌شود؛

ج) تغییر اواخر کلمات به تناسب نقش‌های دستوری و قرائت صحیح جملات: این آخرین مرحله است.

بنابراین عوامل به ما کمک می‌کند که فرضیه‌های مناسبی برای روابط دستوری میان کلمه‌ها

طراحی، و سپس به کمک قرائن لفظی که یکی از آنها اعراب است و نیز به کمک قرائن معنوی، آن فرضیات را اثبات کنیم و در نهایت، جملات عربی را به صحیح‌ترین صورت ممکن قرائت کنیم.

۲. ساماندهی آموزش قواعد نحوی

بی‌شک، ایجاد پیوند میان حجم وسیع مطالب و نیز روشن کردن ارتباط طولی و عرضی مباحث، نقشی اساسی در یادگیری و تثبیت آنها و پرورش نظام فکری فراگیر دارد. تدوین کتب نحوی بر پایه نظام عامل و معمولی، مصداق روشنی است از ساماندهی مطالب آموزشی.

مشهورترین کتابی که به این شیوه نگاشته شده العوامل المائة اثر جرجانی است، اما پیش از او ابوعلی فارسی چنین ابتکاری به خرج داده و کتابی با نام العوامل تحریر کرده است (اسماعیل باشا، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۱۴۵؛ الزرکلی، ۱۹۸۰م، ج ۲، ص ۱۸۰)؛ همچنین سعید بن سعد الفارقی با کتاب تقسیمات العوامل و عللها (اسماعیل باشا، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الزرکلی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۹۵) و از همه مهم‌تر و مقدم‌تر الأصول فی النحو اثر ابن السراج که درباره آن گفته‌اند: «مازال النحو مجنوناً حتی عقله ابن السراج بأصوله» (الزرکلی، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۱۳۶).

ابن السراج در این کتاب پس از شرح اسم، فعل، حرف و اعراب و بنا، سراغ ذکر عوامل رفته و باقی مباحث نحوی را در سایه نظام عامل و معمولی مطرح کرده است. این کتاب مطالب گسترده‌ای از علم صرف را نیز شامل می‌شود که طبیعتاً نظام عامل و معمولی در طرح و ارائه آن جایی ندارد. گفتنی است که وی میان بحث از عوامل و علل ثانی تفاوت قائل است: «اعتلالات النحوین علی ضربین: ضرب منها هو المؤدی الی کلام العرب کقولنا: "کل فاعل مرفوع"، وضرب آخر یسمی علة العلة مثل أن یقولوا: "لِمَ صار الفاعل مرفوعاً والمفعول به منصوباً؟"» (ابن السراج، ۱۹۸۸م، ج ۱، ص ۳۵). ابن السراج از میان این دو نوع پژوهش، بحث درباره عوامل نحوی را ضروری دانسته و درعین حال، دلیلی برای طرح مبحث علل ثانی ندیده است (ابن السراج، ۱۹۸۸م، ج ۱، ص ۱۶).

خلیل بن احمد فراهیدی نیز کتابی در عوامل نوشته که ابن خلکان از آن خبر داده است: «وللخلیل من التصانیف کتاب العین فی اللغة وکتاب العروض... وکتاب فی العوامل» (ابن خلکان، ۲۰۰۵م، ج ۲، ص ۲۴۶)، اما آقابزرگ تهرانی معتقد است که این کتاب، همان جمل الإعراب است و الجمل و العوامل تفاوتی ندارند؛ زیرا کتبی را که در بیان عوامل نگاشته می‌شد، اصطلاحاً «الجمل» نیز می‌نامیدند (تهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، صص ۱۴۳-۱۴۴، رقم ۶۰۸).

بنابراین کتاب‌ها نوشته شد تا اینکه نوبت به العوامل المائة اثر جرجانی رسید و پس از وی نیز

تدوین کتب به این روش ادامه داشت که از آن جمله است: العوامل و الهوامل اثر ابوالحسن القیروانی (اسماعیل باشا، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۳۶۷) و عمدة الکامل فی ضبط العوامل نوشته محمدبن مکی الأزدی (اسماعیل باشا، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۴۹۴)، اما این تمام ماجرا نیست. هرچند در نام‌گذاری دیگر کتب نحو سنتی از عوامل سخنی به میان نیامده، آنها نیز بر اساس نظریه عامل تبویب شده‌اند؛ چراکه ابواب مرفوعات، منصوبات، مجرورات و توابع که عمده مباحث نحوی را در خود دارد، روی دیگر سکه عوامل است؛ یعنی معمول‌ها. در این کتاب‌ها به جای اینکه مانند کتب عوامل به شمارش و معرفی عامل‌های نحوی پردازند، به شمارش و معرفی معمول‌ها و احکام آنها پرداخته‌اند تا از آن طریق، عوامل نیز معرفی شود. به این ترتیب، میان اصطلاحات نحوی، اعم از فاعل، فعل، مفعول به، حال، تمییز و... ارتباط برقرار شده و همگی تحت سازمان و ساختاری واحد قرار گرفته‌اند تا حفظ و درک اصطلاحات متعدد و ازهم‌گسیخته آسان شود.

البته این سخن برای مخالفان نظریه عامل گران است؛ زیرا عمده دلیلی که ایشان را به مخالفت با نظریه عامل واداشته، مسئله «تسهیل النحو» است. شوقی ضیف، ابراهیم مصطفی و دیگر معترضان به نظریه عامل، حل مشکلاتی را که گریبان‌گیر آموزش دستور زبان عربی است، دلیل محوکردن این نظریه می‌دانند. آنان نظریه عامل و هرچه به آن تعلق دارد، از تقدیر عوامل محذوف تا تعلیل و قیاس‌های نحوی، همه را مانند توری پیچیده می‌دیدند که دست و پای فراگیر و آموزگار نحو را می‌بندد و تمام نیروی آنان را به خود معطوف می‌کند؛ از همین روست که اقدام جسورانه ابن مضاء در یورش به نظریه عامل را تحسین می‌کنند (ر.ک: ضیف، بی‌تا، المقدمة، ص ۳).

با نگاهی گذرا بر کتاب‌هایی که بدون در نظر گرفتن نظریه عامل تدوین شده است، می‌توان نقش و اهمیت این نظریه را در ساماندهی مباحث و قواعد نحوی به‌وضوح دید؛ مانند کتاب آموزش زبان عربی تألیف آذرتاش آذرنوش. البته این کتاب محاسن درخور توجهی دارد؛ ازجمله اینکه در تطبیق و آشتی میان قواعد عربی و دستور زبان فارسی توفیق چشم‌گیری داشته است. مثلاً در درس هشتم، فعل منصوب به «أن» را به‌خوبی با وجه التزامی فارسی تطبیق کرده است (آذرنوش، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۱۵۵)؛ همچنین آنجا که معانی حرف «قد» بر سر فعل ماضی را برمی‌شمارد (آذرنوش، ۱۳۸۷ش، ج ۱، صص ۸۹-۹۰). در بحث مطابقت صفت و موصوف در زبان فارسی و عربی (آذرنوش، ۱۳۸۷ش، ج ۱، صص ۷۸-۷۹) نیز با چیره‌دستی خاصی مطلب را به فراگیر آموزش داده است.

با وجود ویژگی ممتاز یادشده، کتاب آموزش زبان عربی به رغم آنکه در پیش‌گفتار آن بیان شده

است: «... بر اساس این فرض غلط که زبان را باید منحصرراً از طریق دستور آن آموخت، کتاب‌های صرف و نحو را به مدارس و حتی مکتب‌خانه‌ها کشاندند و کودکان و نوجوانان را به حفظ کردن قواعدی واداشتند که چیزی از آنها در نمی‌یافتند» (آذرنوش، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۸)، ولی از قواعد صرفی و نحوی چنان مملو است که خواننده را عملاً مجبور می‌کند آن فرض غلط را بپذیرد و اذعان کند که آموختن زبان عربی چیزی جز یادگیری قواعد و دستور نیست!

از سوی دیگر از هم‌گسیختگی این مباحث بر تحیر خواننده افزوده و نوآموز را در میان انبوهی از قواعد خشک و بی‌روح سردرگم می‌سازد؛ به‌طوری‌که خود نویسنده اذعان دارد که موضوعات دستوری کتاب پراکنده است و از این‌رو فهرستی تنظیم کرده تا خواننده به کمک آن بتواند بر آن پراکندگی چیره شود (آذرنوش، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶۳). افزون بر آن، در گوشه و کنار درس‌ها مطالبی به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد نویسنده در اثنای نگارش کتاب به شیوه سنتی نحو و نظریه عامل متمایل شده است؛ مثلاً مفعول‌به را متعلق به فعل دانسته و نوشته است: «این افعال متعدی، همه مفعول صریح دارند» (آذرنوش، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۷۶). همچنین از رابطه‌ای استوار و دقیق میان فعل و حرف جری که با آن استعمال می‌شود، سخن رانده (آذرنوش، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۷۷) و در جای دیگر نیز مبتدا و خبری را که پس از حروف مشبّهة بالفعل و «لا»ی نفی جنس می‌آید، اسم و خبر آنها نامیده است (آذرنوش، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۶۸ و ص ۸۰) و... به این ترتیب جای پرسش است که باوجود این تعبیرات، چرا نویسنده اصرار دارد از نحو سنتی بپرهیزد؟!

کارکرد معناشناختی نظریه عامل

از آنجاکه نظریه عامل نحوی مسیری روشن برای تعیین جایگاه کلمات در جمله ترسیم می‌کند و توجه به آن و رعایت قاعده کلی و مطرد «هر معمولی نیازمند عامل است» به تعیین نقش اعرابی تک تک کلمات و اجزای جمله می‌انجامد، و نیز از آنجاکه اعراب، چنان‌که گذشت، افزون بر قرینه‌بودن، گویای نقش دستوری کلمات است و چون نقش دستوری کلمات معنای اولی و لفظی را بازگو می‌کند؛ بنابراین نظریه عامل را باید عاملی حیاتی در درک دقیق‌تر معنای اولی و لفظی عبارات دانست. نمونه‌های فراوانی در متون عربی مخصوصاً قرآن مجید بر صحت این ادعا دلالت دارد. مثلاً با دیدن عبارت «وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ» (سوره یوسف، آیه ۱۸) و بدون توجه به عنصر عمل، ممکن است:

- فعل «جاءوا» لازم در نظر گرفته شود و چنین ترجمه‌ای ارائه گردد: «آمدند درحالی‌که پیراهن او به خونی دروغین آغشته بود»؛
- «قمیصه» مفعول «جاءوا» دانسته و چنین ترجمه شود: «جامه‌اش را که به خون دروغین آغشته بود، آوردند» (ترجمه عبدالحمید آیتی)؛
- بدون مشخص کردن مفعول «جاءوا» گفته شود: «آوردند برجامه وی خونی دروغین» (ترجمه محمدکاظم معزی)، یا «بر پیراهنش خونی دروغین آوردند» (ترجمه بهاءالدین خرّمشاهی).

اما با توجه به عمل فعل «جاءوا» در «بدم» و عمل نکردن این فعل در «علی قمیصه»، و قرارگرفتن «علی قمیصه» در موضع حال برای «دم»، ترتیب کلمات آیه چنین می‌شود: «جاءوا بدم کذب علی قمیصه»؛ یعنی «خونی دروغین را که بر پیراهنش بود، آوردند». همچنین با مشاهده آیه «قُلْ يَفْضُلُ اللَّهُ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (سوره یونس، آیه ۵۸) در نظر اول چنین می‌نماید که ترجمه آیه این است: «بگو به فضل و رحمت خدا باید شادمانی کنند که این بهتر است از آنچه می‌اندوزند» (ترجمه بهاءالدین خرّمشاهی)؛ چراکه در نگاه اول و بدون در نظر گرفتن متعلق «بذلك»، به ذهن می‌رسد که تمام جمله «يَفْضُلُ اللَّهُ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» مقول «قل» باشد، اما با دقت در متعلق جار و مجرورها می‌توان به معنای دیگری دست یافت و آیه را چنین ترجمه کرد: «به فضل و به رحمت خدا - که باید به همان شادی کنند - بگو: آن [موعظه، شفا، هدایت و رحمت که در آیه پیشین گذشت] بهتر است از آنچه می‌اندوزند» (ر.ک: الشریف المرتضی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۵۸). به این ترتیب جمله «هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» مقول «قل» است و جمله «فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا» معترضه است؛ مانند آنچه ابن هشام درباره «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ...» (سوره ص، آیات ۸۴ و ۸۵) گفته است (ابن هشام، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۵۱۰).

نتیجه

عنصر اعراب در زبان فصیح عربی صدر اسلام جایگاهی ویژه داشته است و ازاین‌رو نحویان مسلمان که برای حفظ و تدوین دستور زبان عربی صدر اسلام تلاش می‌کردند، اعراب را نه تنها قریه‌ای در کنار دیگر قرائن لفظی یا معنوی، بلکه اصل و اساس دستور زبان عربی و معادل با نحو می‌دانستند. ازاین‌رو بود که کتب نحوی را کتب اعراب و علم نحو را علم اعراب می‌خواندند.

نظریه عامل نحوی توجهی ویژه به اعراب دارد؛ ازاین رو اولاً فن اعراب، یعنی تحلیل و تعیین نقش کلمات را به شکلی بسامان و مرتب شده درمی آورد؛ ثانیاً قواعد ازهم گسیخته عربی را در نظامی منسجم ترسیم می کند و این هردو ازجمله کارکرهای آموزشی نظریه عامل نحوی است. همچنین نظریه عامل با پذیرفتن این حکم کلی و مطرد که هر معلولی نیازمند عامل است، معرب را به بررسی تک تک اجزای کلام و تعیین نقش دستوری (اعراب) کلمات ملزم می کند. این دقت نظر، به دقت در معنای لفظی و اولی عبارت منجر می شود و از خطاهای معمول در ترجمه یا تفسیر جلوگیری می کند.



منابع

١. ابن السراج، محمد بن سهل، (١٩٨٨م)، الأصول في النحو، تحقيق عبدالحسين الفتلى، مؤسسة الرسالة.
٢. ابن حاجب، عثمان بن عمر، (بى تا)، الكافية (في علم النحو) و الشافية (في علمي التصريف و الخط)، مكتبة الآداب.
٣. ابن خلكان، احمد بن محمد، (٢٠٠٥م)، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، تحقيق: إحسان عباس، دار صار.
٤. ابن مضاء القرطبي، احمد بن عبد الرحمن، (٢٠٠٧م)، الردّ على النحاة، دار الكتب العلمية.
٥. ابن مضاء القرطبي، احمد بن عبد الرحمن، (بى تا)، الردّ على النحاة، تحقيق: شوقي ضيف، دار المعارف.
٦. ابن هشام الأنصارى، عبد الله بن يوسف، (١٣٧٨ش)، مغنى اللبيب عن كتب الأعراب، مؤسسة الصادق الشافعى.
٧. الإسترآبادى، رضى، (بى تا)، شرح الكافية في النحو، المكتبة الرضوية.
٨. اسماعيل باشا، (١٩٥١م)، هدية العارفين، دار إحياء التراث العربى.
٩. آذرنوش، آذرتاش، (١٣٧٨ش)، آموزش زبان عربى، مركز نشر دانشگاهى.
١٠. تهرانى، آقابزرگ، (١٤٠٣ق)، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، دارالأضواء.
١١. الجاحظ، عمرو بن بحر، (١٤١٩ق)، الحيوان، تحقيق محمد باسل عيون السود، دار الكتب العلمية.
١٢. الجاحظ، عمرو بن بحر، (٢٠٠٤م)، رسائل الجاحظ (الرسائل الأدبية)، تقديم و تبويب على بوملحم، دار البحار.
١٣. الجامى، عبد الرحمن بن احمد، (بى تا)، شرح الجامى على الكافية (الفوائد الضيائية)، المكتبة العلمية الإسلامية.
١٤. الجرجانى، ركن الدين محمد (١٤٢٣ق)، الإشارات و التنبيهات فى علم البلاغة، دار الكتب العلمية.
١٥. الجرجانى، عبد القاهر، (١٤٢٠ق)، دلائل الإعجاز، تحقيق محمد التنجى، دار الكتاب

العربی.

۱۶. الزركلى، خيرالدين، (۱۹۸۰م)، الأعلام، قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين، دارالعلم للملایين.
۱۷. سيوييه، عمرو بن عثمان (۱۴۰۳ق)، الكتاب، تحقيق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، عالم الكتب.
۱۸. السيرافى، حسن بن عبدالله، (۱۴۲۹ق)، شرح كتاب سيوييه، دارالكتب العلمية.
۱۹. الشريف المرتضى، على بن حسين، (۱۴۳۰ق)، أمالى المرتضى (غرر الفوائد و درر القلائد)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم.
۲۰. ضيف، شوقى، (بى تا)، تجديد النحو، دارالمعارف.
۲۱. الفراء، يحيى بن زياد، (بى تا)، معانى القرآن، تحقيق: احمد يوسف نجاتى، محمد على نجار و عبدالفتاح اسماعيل شلبى، دارالمصريه.
۲۲. الفراهيدى، خليل بن احمد، (۱۴۱۶ق)، الجمل فى النحو، تحقيق فخرالدين قباوة.
۲۳. قباوة، فخرالدين، (۱۴۲۴ق)، مشكله العامل النحوى و نظرية الاقتضاء، دارالفكر.
۲۴. مصطفى، ابراهيم، (۱۴۱۳ق)، إحياء النحو، لجنه التأليف والترجمه والنشر.
۲۵. مظفر، محمدرضا، (۱۴۲۲ق)، أصول الفقه، نشر فيروزآبادى.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی